جلسه 133- 1375

**دو‌شنبه - 22/۰9/۹۵**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به شبهه عبائیه بود که مطرح شد به عنوان اشکال بر استصحاب کلی قسم ثانی.

گفتند: اگر ما علم اجمالی پیدا کردیم یکی از دو طرف عبا نجس شده، طرف راست عبا را شستیم، بعد دست خیس زدیم به طرف چپ عبا، ‌دست ما محکوم به طهارت است. چون ملاقی بعض اطراف شبهه است. بعد که دست می‌زنیم طرف راست عبا طبق استصحاب کلی قسم ثانی باید حکم بشود به نجاست این دست. چون ملاقات کرده است این دست ما با جایی از این عبا که قبلا نجس بود بالوجدان و استصحاب می‌گوید که هنوز هم شسته نشده است.

در جواب از این شبهه عبائیه وجوهی ذکر شده. رسیدیم به وجه مذکور در کلام مرحوم نائینی در اجود التقریرات که دوره اخیره اصولیه ایشان است.

مرحوم نائینی: استصحاب نجاست عباء به نحو مفاد کان تامه است ومثبت نجاست ملاقی نیست

ایشان فرمودند که استصحاب در این شبهه عبائیه به نحو مفاد کان ناقصه قابل اجراء نیست؛ به نحو مفاد کان تامه قابل اجراء است؛ ولی اثبات نجاست ملاقی نمی‌کند.

توضیح ذلک:

ایشان فرموده است که استصحاب نجاست در این عبا به نحو مفاد کان ناقصه به این است که بگوییم هذا الطرف کان نجسا و الان کما کان. این استصحاب که در اینجا جاری نیست. چون نسبت به طرف راست عبا ما شک لاحق نداریم؛ نسبت به طرف چپ عبا شک لاحق داریم؛ ولی یقین به حدوث نداریم. چطور بگوییم هذا الطرف کان نجسا؟ پس استصحاب به نحو مفاد کان ناقصه جاری نیست. اما استصحاب به نحو مفاد کان تامه که النجاسة فی العبا کانت موجودة و الان کما کان، بقاء نجاست در عبا استصحاب بشود، اثبات نمی‌کند ملاقات دست ما را با نجس.

مثل این می‌ماند: شما فرض کنید: یک عین نجاستی روی فرش افتاده بود. بعد آب ریختید آنجا خیس شد. ولی احتمال می‌دهید که وقتی آب ریختید روی فرش و این فرش خیس شد، آن ذره نجاست، دیگر در آنجا نبوده. جارو کردند و آن ذره نجاست را بردند. استصحاب بقاء نجاست در این فرش ثابت نمی‌کند که این آب با نجاست ملاقات کرد. این اصل مثبت است.

و لذا استصحاب به نحو مفاد کان تامه بکنیم بقاء نجاسة هذا العبا را مشکلی نداریم و لکن اثبات نجاست ملاقی نمی‌کند.

اما مانعیت این عبا در نماز که نیاز به استصحاب ندارد. ما با همان قاعده اشتغال می‌توانیم منجز کنیم مانعیت این عبا را در نماز. نیاز به استصحاب نیست. بلکه جریان استصحاب نجاست فی العبا لغو می‌شود. چون اثری را که بالوجدان ما می‌دانیم، می‌خواهیم با استصحاب تعبد کنیم، این معنا ندارد. ما بالوجدان می‌دانیم که منجز است بر ما که نماز در این عبا نخوانیم.

استاد: استصحاب نجاست مالاقاه الید به نحو مفاد کان ناقصه است

این فرمایش محقق نائینی هم ناتمام است.

این‌که ایشان فرمود استصحاب به نحو مفاد کان ناقصه اجراء نمی‌شود در این عبا، این وجهی ندارد. اگر می‌خواهید بگویید استصحاب فرد مردد است، ‌خب این را صریح بگویید. اما اگر استصحاب در فرد مردد را ما قبول کنیم خب اشاره می‌کنیم به آن موضع نجس واقعی. لازم نیست که آن موضع نجس معلوم بالتفصیل باشد. می‌گوییم دست ما ملاقات کرد با یک طرفی از عبا که قبلا نجس بود و این مطلب معلوم بالوجدان است. یقینا دست ما ملاقات کرد با یک طرفی از این عبا که نجس بود. جزء دیگر موضوع این است که آن محلی که قبلا نجس بود، هنوز شسته نشده است به حکم استصحاب و نجس است. ضم الوجدان الی الاصل می‌کنیم و اثبات می‌شود نجاست ملاقی این دو طرف عبا. این کجایش اصل مثبت است؟ کجای این استصحاب در مفاد کان ناقصه مشکل دارد بناء‌ بر قول به جریان استصحاب فرد مردد؟. بله، استصحاب به نحو کان تامه اصل مثبت است، آن را ما قبول داریم، استصحاب کنیم بقاء النجاسة را در عبا بله، این اثبات نمی‌کند ملاقات با نجس را. ولی ما استصحاب به نحو مفاد کان ناقصه جاری می‌کنیم و این هیچ مشکلی ندارد بناء‌ بر پذیرش استصحاب در فرد مردد.

و اما...

[سؤال: ... جواب: ما همچون قولی ندادیم که استصحاب به نحو مفاد کان تامه جاری کنیم. ما می‌گوییم دست ما ملاقات کرده است با یک طرفی که قبلا ملاقی خون بود، بالوجدان، استصحاب می‌کنیم آن طرفی که ملاقی خون بود، ان شاء‌ الله هنوز هم شسته نشده است و نجس است، ضم الوجدان الی الاصل می‌کنیم.

عدم لغویت استصحاب نجاست، خصوصا در مورد حصول علم اجمالی بعد از غسل

و اما آنچه که فرمودید که مانعیت این عبا در نماز با قاعده اشتغال ثابت شده، استصحاب نجاست دیگر لغو است، خود شما قبلا فرمودید مانع، نجاست معلومه است یا نجاست منجزه است. اگر استصحاب نجاست جاری نشود نوبت می‌رسد به برائت و یا قاعده طهارت. دیگر نجاست، معلومه نیست؛ نجاست، منجزه نیست.

بله، اگر از قبل علم اجمالی منجز داشتیم و قاعده طهارت در دو طرف عبا ساقط می‌شد، خب شما ادعا می‌کردید که این علم اجمالی بنفسه منجز نجاست احد الطرفین است و شستن یک طرف، رافع منجزیت علم اجمالی نیست. اما چه بسا علم اجمالی بعد از غسل طرف راست عبا حاصل می‌شود؛ بعد از شستن طرف راست عبا تازه من علم پیدا می‌کنم یکی از دو طرف عبا نجس بود. اینجا که دیگر علم اجمالی منجز نداریم. اینجا جز استصحاب نجاست، چیز دیگری نیست. علم وجدانی‌ای نیست که تنجیز کند مانعیت این عبا را در نماز.

و در همان جا هم که علم اجمالی سابق به نجاست احد الطرفین داریم و علم اجمالی، منجز مانعیت این عبا هست اشکالی ندارد که برای تاکید منجزیت، استصحاب نجاست هم جاری بشود.

پس این جواب دوم که از مرحوم نائینی است تمام نشد.

مرحوم امام: موضوع نجاست (ملاقاة النجس) قابل اثبات با استصحاب نیست

جواب سوم از جواب‌های فنی، جوابی است که از امام قدس سره نقل شده. و آن این است که موضوع نجاست ملاقی، ملاقا‌ة النجس هست. الملاقاة مع النجس، این موضوع است برای نجاست جسم طاهر. استصحاب بقاء نجاست ثابت نمی‌کند ملاقات مع النجس را الا به نحو اصل مثبت. شما استصحاب می‌کنید بقاء نجاست را خب این اثبات نمی‌کند ملاقات دست شما را با نجس. این، ‌اصل مثبت است.

استاد: موضوع ترکیبی است ملاقاة بالوجدان ونجاسة الملاقیَ بالاستصحاب

این فرمایش که از امام قدس سره نقل شده اگر مراد این است که استصحاب کان تامه، ‌بقاء النجاسة فی العبا ثابت نمی‌کند ملاقات دست را با نجس، همان اشکال مرحوم نائینی است که جوابش این است که چرا استصحاب را به نحو مفاد کان ناقصه ما جاری نکنیم؟ اما اگر مقصود ایشان این است که موضوع، مقید است نه مرکب، حتی استصحاب کون احد الطرفین من العبا نجسا، حتی این استصحاب کان ناقصه در آن طرف واقعی که قبلا نجس بود، جاری بکنیم، بگوییم آن طرفی که قبلا نجس بود هنوز هم نجس است و ملاقات دست من با آن طرف بالوجدان است، این را بگویند کافی نیست، این امر غریبی است. و لو در بعضی از کلمات ایشان در اصول مشابه این اشکال مطرح شده ولی فقهیا ایشان ملتزم نیست به این اشکال.

در اصول در یک بحثی ایشان فرموده است که اگر مولی بگوید اکرم العالم العادل، اذا کان العالم عادلا فاکرمه مثلا، یک آقایی قبل از این‌که عالم بشود عادل بود، بعد که آمد درس خواند عالم شد، احتمال می‌دهیم از روزی که عالم شد دیگر عادل نیست، ایشان فرمودند که استصحاب بقاء عدالت این شخص ثابت نمی‌کند اتصاف العالم بالعدالة را. حالت سابقه ندارد اتصاف العالم بالعدالة. چون هیچ زمانی ما احراز نکردیم تقارن علم و عدالت را در این شخص. و این اصل مثبت است.

خب این مطلب را ایشان بخواهد اینجا تکرار کند، بگویند استصحاب کون هذا الشیء نجسا، ثابت نمی‌کند ملاقات جسم طاهر را مع النجس. ملاقات نجس را اثبات نمی‌کند. ‌اثبات نمی‌کند هذا الجسم الطاهر ملاق للنجس. خب این هم خلاف فتاوای فقهی ایشان است که در تحریر الوسیلة، در حاشیه عروه، فرمودند اگر در یک جسمی استصحاب نجاست جاری شد ملاقی او محکوم او به نجاست است. فرشی است، ‌قبلا نجس بود احتمال می‌دهیم هنوز نجس باشد. استصحاب می‌گوید هنوز نجس است، ثابت می‌شود دست شما یا ‌پای شما که با این فرض ملاقات کرد مع الرطوبة نجس است. چون موضوع مرکب است. ملاقی شیء و کون ذلک الشیء نجسا. ضم الوجدان الی الاصل می‌شود. در فتاوی فقهی ایشان هم همین است. و الا باید در استصحاب نجاست در یک شیء معین هم نتوانیم اثبات کنیم که ملاقی او نجس است.

و حل مطلب این است که ظاهر این عناوین ترکیب است. عرف این‌که مولی مؤنه زایده‌ای را لحاظ کند، در دو تا عرض، ‌بیاید اتصاف احد العرضین بالآخر را اخذ کند، با این‌که در عالم تکوین جوهر به عرض متصف می‌شود، عرض به عرض دیگر متصف نیست، علم به عدالت متصف نیست، ‌یا مثلا ملاقات و نجاست یکی ملاقات عرض برای ملاقی است، ‌نجاست عرض ملاقیٰ است، دو تا عرض هستند، اتصاف العرض بالآخر این در عالم تکوین نیست، در عالم تکوین و لو مولی بگوید اذا کان العالم عادلا فاکرمه، اما در خارج یک زیدی داریم با دو عرض، زید متصف است به علم و عدالت، نه این‌که علم او متصف باشد به عدالت، و لذا این‌که مولی بیاید اتصاف العلم بالعدالة را در موضوع اخذ کند خلاف ظاهر عرفی است. چیزی که در عالم تکوین نیست مولی اعمال عنایت بکند و اختراع کند همچون اتصافی را، این خلاف ظاهر است. بله، ‌بخاطر این‌که جمله کامله بشود و مفردات با یکدیگر ارتباط پیدا کند، مجبور است ترکیب کند این جمله را، بگوید اذا کان العالم عادلا فاکرمه، اکرم العالم العادل، وصف و موصوف قرار بدهد اما خلاف ظاهر است که اتصاف العلم بالعدالة که در عالم تکوین نیست شارع اختراع کند آن را و موضوع اثر قرار بدهد. یا اتصاف الملاقاة بکونها ملاقاة مع النجس که در عالم تکوین همچون اتصافی نیست، ملاقات یک عرض است، ‌نجاست ملاقی یک عرض دیگر است، ‌اتصاف احدهما بالآخر معنا ندارد. مگر یک نوع اختراع و تخیل ذهنی باشد. این تخیل ذهنی موضوع اثر بشود که این خلاف ظاهر است.

پس این جواب سوم هم درست نیست.

بحوث: شبهه عبائیه استصحاب فرد مردد وجاری نیست

جواب چهارم جوابی است که در بحوث مطرح کرده. گفتند استصحاب نجاست اگر مراد استصحاب واقع النجاسة‌ای است که مردد است بین دو طرف عبا، این استصحاب فرد مردد است. درست هم می‌گوید ایشان دیگه. یعنی اثر شرعی رفته است روی افراد نجس. هر فردی از نجس موضوع است برای دو حکم. یک: مانعیت، دو: منجزیت ملاقی. و این اثر، انحلالی است. اثر که انحلالی شد دیگر این استصحاب کلی قسم ثانی نخواهد بود. استصحاب فرد مردد خواهد بود. عنوان الطرف الذی لاقی الدم این، موضوع اثر به عنوان مقید که نیست. به عنوان مرکب موضوع اثر است. خب دست من ملاقات کرده است با طرف چپ عبا، ‌دست من ملاقات کرده است با طرف راست عبا. شما یا باید اصل را در طرف چپ عبا جاری کنی یا در طرف راست. در هر کدام بخواهی جاری کنید مشکل دارد. طرف راست که یقین به طهارتش هست. طرف چپ هم که یقین به حدوث نجاست در آن نیست.

[سؤال: ... جواب: اگر شما این عبا را ببرید، دو تکه بکنید، حالا بحث تخفیف نجاست را هم عرض می‌کنیم، ‌باز اگر دو تا نجس داشته باشیم در این عبا، خب هم این تکه راست عبا انداختنش روی دوش در نماز جایز نیست و هم انداختن تکه چپ عبا. و حتی اگر نبرید، عبا یکی باشد، اگر دو جای آن نجس باشد و شما بتوانید فقط یک جای آن را بشورید، باید بشورید. چون لاتصل فی النجس انحلالی است، لاتصل فی هذا الطرف النجس، لاتصل فی ذاک الطرف النجس. حکم‌، انحلالی است. و لذا این جواب چهارم از بحوث بناء بر مبنای خود ایشان که استصحاب فرد مردد را منکر است قابل قبول است.

بحوث: استصحاب جامع مثبت فرد نيست

ولی یک اضافه‌ای دارد ایشان ما این اضافه را نفهمیدیم.

ایشان می‌گویند که اگر کسی بیاید بگوید من استصحاب می‌کنم جامع نجاست را در عبا بدون ملاحظه این طرف راست و آن طرف چپ، یعنی جامع منهای خصوصیت افراد به حیثی که لو فرض محالا این جامع بتواند در خارج موجود بشود نه در ضمن طرف راست نه در ضمن طرف چپ عبا...

[سؤال: ... جواب: ایشان در بحوث گفته‌اند اگر کسی بگوید من استصحاب می‌کنیم نجاست جامع عبا را، نه نجاست احد الطرفین را، نجاست جامع عبا را، به جوری که اگر معقول بود که این جامع موجود بشود نه در ضمن طرف راست نه در ضمن طرف چپ باز اثر داشت. نجاست جامع عبا اثر دارد: مانعیت فی الصلاة.

کسی بگوید من استصحاب می‌کنم نجاست جامع عبا را، ‌کاری به این طرف راست و آن طرف چپ ندارم، ایشان فرموده اشکال ندارد، استصحاب بکن؛ ولی استصحاب بدرد مانعیت فی الصلاة می‌خورد نه بدرد نجاست ملاقی. نجاست ملاقی از آثار سریان نجاست جامع عبا است به این طرف و به آن طرف. چون دست من با این طرف ملاقات می‌کند، با آن طرف ملاقات می‌کند. جامعی که مجرد بشود و منها بشود از خصوصیت این طرف و آن طرف که دست من با او ملاقات نمی‌کند. دست من ملاقات می‌کند با جامع در ضمن خصوصیت این طرف راست یا در ضمن خصوصیت طرف چپ. این موضوع اثر است. و الا ما حرفی نداریم. استصحاب کنیم نجاست جامع عبا را و اثرش مانعیت فی الصلاة است.

استاد: همان حرف اول شد که استصحاب فرد مردد جاری نیست

ما که نفهمیدیم ایشان چی می‌گویند. بعدش هم می‌گویند ما بعید نمی‌دانیم مرحوم نائینی همین حرف ما را بزند. اصلا شما چی می‌فرمایید که مرحوم نائینی فرمایش شما را بفرماید. ما بفهمیم شما چی می‌فرمایید. مرحوم نائینی گفت استصحاب به نحو مفاد کان تامه اصل مثبت است. ما آن را فهمیدیم. استصحاب به نحو مفاد کان تامه برای نجاست ملاقی اصل مثبت است. مثال عرفیش هم زدیم. گفتیم خون خشک شده‌ای بود، ‌کند، انداخت روی فرش، بعد رفت یک ساعت دیگه آمد دید این فرش خیس شده، ‌لازم نیست اجتناب کند از این فرش. چرا؟‌ برای این‌که استصحاب بقاء آن خون خشک در این مکان اثبات نمی‌کند که این آب با آن خون ملاقات کرد. این را ما فهمیدیم. ولی گفتیم که جناب نائینی! استصحاب در مانحن‌فیه به نحو مفاد کان تامه نمی‌کنیم. به نحو مفاد کان ناقصه می‌کنیم.

اما بحوث چی می‌گوید؟ اگر بحوث همین را می‌گوید، که این تعبیر باید بکنید استصحاب به نحو مفاد کان تامه اما استصحاب جامع نجاست، یعنی استصحاب نجاست عبا بدون ملاحظه این طرف و آن طرف این اصلا یعنی چه؟ آقا! استصحاب نجاست مضافه به عبا اصلا شما می‌گویید استصحاب فرد مردد است. استصحاب نجاست جامع عبا اثر ندارد. چطور می‌گویید جاری است ولی نجاست ملاقی را اثبات نمی‌کند، چون نجاست ملاقی از آثار نجاست این طرف یا آن طرف هست؟ خب استصحاب نجاست جامع عبا استصحاب فرد مردد است؛ موضوع اثر شرعی نیست. نه به لحاظ مانعیت نه به لحاظ حکم دیگر. چون فرض این است که حکم، ‌انحلالی است. اگر حکم، انحلالی نبود که ما مشکل نداشتیم. می‌شد استصحاب کلی قسم ثانی.

پس شما یک اشکال بیشتر ندارید. چرا دیگه اینقدر طول می‌دهید؟ اشکال شما این است که در اینجا اثر شرعی رفته روی افراد؛ روی افراد نجس. صرف الوجود نجس اثر شرعی ندارد. نه مانعیت نه منجزیت ملاقی. و چون مطلق الوجود به نحو مطلق شمولی نجس، اثر شرعی دارد و مردد است بین فرد مقطوع الزوال و فرد مقطوع البقاء می‌شود استصحاب فرد مردد که شما قائل به جریان او نیست. خب این اشکال را ما می‌فهمیم. مبنایی به شما اشکال می‌کنیم و الا اشکال بنائی نداریم. اشکال مبنایی این است که ما متاسفانه استصحاب فرد مردد را قبول داریم و نمی‌توانیم این جواب شما را بپذیریم.

جواب پنجم: نفی نجاست ملاقی با استصحاب عدم نجاست ملاقیَ به ضم وجدانیت طهارت طرف دیگر

جواب پنجم از شبهه عبائیه: گفته می‌شود آقا! قبول، استصحاب کون هذا الطرف الذی لاقاه الید نجسا، دست ما ملاقات کرد با دو طرف این عبا، یعنی دست ما ملاقات کرد، قطعا با آن طرفی که قبلا نجس بود و استصحاب می‌گوید هنوز نجس است و این اثبات می‌کند نجاست ید را، ولی این مبتلاء به معارضه است. خب استصحاب عدم نجاست این طرف چپ عبا ضمیمه می‌شود به وجدانی بودن طهارت طرف راست عبا که شسته شده. این استصحب طهارت یا عدم نجاست طرف چپ عبا که شسته نشده، نفی می‌کند نجاست این دست را که مترتب است بر ملاقات طرف چپ. علم وجدانی به طهارت طرف راست که شسته شده اثرش علم وجدانی است به انتفاء نجاست این دست که مترتب باشد بر ملاقات این طرف راست. ‌ضم الوجدان الی الاصل می‌کنیم. اثر که برای صرف الوجود ملاقاة مع النجس بار نشده. اثر، انحلالی است. هر نجسی این اثر انحلالی را دارد که ینجس ملاقیه. خب ما استصحاب می‌کنیم طهارت این طرف چپ را از عبا، نفی می‌کند یک فرد از منجزیت ملاقی را. ضمیمه‌اش می‌کنیم به علم وجدانی به طهارت آن طرف راست عبا که مغسول است. او هم نفی می‌کند اثر دیگری را از منجزیت ملاقی. نتیجه می‌شود:‌ حکم می‌کنیم به طهارت این دست. تعارض می‌کند با آن استصحاب نجاست احدهما.

استاد: تعارض استصحاب عدم نجاست در صورت سبق علم اجمالی بر شستن یک طرف

بله، مشکل در جایی است که در زمان قبل از شستن طرف راست علم اجمالی منجز پیدا کنیم. این جواب اخیر خالی از وجه نیست. اما در جایی که قبل از شستن طرف راست عبا ما علم وجدانی پیدا کنیم کما هو الظاهر من فرض شبهة العبائیة. قبل از این‌که طرف راست عبا را بشوریم علم اجمالی پیدا کردیم: یا طرف راست عبا نجس شد یا طرف چپ عبا. خب اینجا استصحاب طهارت طرف راست با طرف چپ عبا تعارض می‌کند؛ تساقط می‌کنند. دیگه استصحاب طرف چپ عبا جاری نیست.

مثل این می‌ماند که شما علم وجدانی دارید یکی از این دو آب نجس است. بعد آب الف را بریزید دور. خب از آن آبی که باقی مانده باید اجتناب کنید. چون استصحاب طهارت او حدوثا و بقائا تعارض کرد با استصحاب در آن آبی که ریختید دور، قبلا جاری می‌شد.

حتی اگر کسی مثل صاحب کتاب اضواء و آراء بیاید بگوید که چه اشکال دارد؟ ایشان اینجا ظاهرا نگفتند، ولی اگر بگویند چه اشکال دارد؟ بقائا بعد از این‌که دیگر طرف راست عبا را ما شستیم، استصحاب طهارت در طرف چپ عبا بقائا مقتضی جریان دارد و تعارض می‌کند با استصحاب نجاست احد الطرفین.

منافات جریان استصحاب طهارت طرف غیر مغسول با صحیحه ثانیه زراره

بر فرض این حرف درست باشد، کسی بزند که ما قبول نداریم چون معتقدیم احد الطرفین علم اجمالی، این موجب سلامت اصل جاری در آن طرف باقی نمی‌شود، بر فرض کسی این حرف را فنیا بزند، خلاف صحیحه زراره است. صحیحه زراره می‌گوید اگر یکی از دو طرف لباست نجس شد نمی‌دانی کدام طرف است، تغسل عن ناحیة التی تری انه وقع علیها الدم حتی تکون علی یقین من طهارتک. یعنی الغاء استصحاب در دو طرف. شارع الغاء کرده استصحاب طهارت را در این طرف چپی که هنوز شسته نشده. چون می‌گوید تا هر دو طرف را نشوری، یقین به طهارت پیدا نکنی بدرد نمی‌خورد. پس استصحاب در این طرف غیر مغسول الغاء شده. البته صحیحه زراره در جایی است که قبل از شستن یک طرف علم اجمالی به نجاست احد الطرفین پیدا می‌کنیم. در اینجا این شبهه معارضه حداقل جوابش این است که استصحاب طهارت این طرف غیر مغسول خلاف صحیحه زراره است. ولی استصحاب نجاست احد الطرفین جاری می‌شود بلامعارض.

[سؤال: ... جواب: حالا در جایی که علم اجمالی بعد از شستن طرف راست حاصل می‌شود، ‌علم اجمالی پیدا می‌کنیم کنیم که قبلا یکی از این دو طرف نجس بود، خب اینجا ممکن است کسی معارضه استصحاب طهارت این طرف چپ را که شسته نشده به ضمیمه علم وجدانی به طهارت طرف راست با استصحاب نجاست احدهما بپذیرد.

البته ما وجه‌هایی قبلا ذکر کرده بودیم که استصحاب نجاست احدهما، چون حالت سابقه‌اش غریبه است، او مقدم و اولی به جریان است از استصحاب طهارت این طرف چپ عبا که حالت سابقه متیقنه‌اش بعیده است. ما آن وجه را هم در جزوه نوشتیم. ولی قدر متیقن این است که اگر این وجه هم درست نباشد، در جایی که علم اجمالی قبل از غسل طرف راست عبا است، دیگه هیچ این قول به معارضه قابل توجیه نیست. و این جواب اخیر هم درست نشد.

خلاصه این بحث این است که ما از این جواب‌های فنی هیچکدام را نتوانستیم تثبیت کنیم. استصحاب فرد مردد را قبول نکنید، جواب شبهه عبائیه داده می‌شود. این را می‌شد به آسید اسماعیل صدر گفت که آقا‍! از این شبهه عبائیه نتیجه نگیر استصحاب کلی قسم ثانی درست نیست. این مربوط به استصحاب فرد مردد است. اثر روی صرف الوجود نجس که نرفته است. بله، فوقش این نتیجه می‌گیرد که استصحاب در فرد مردد جاری نیست. و این نتیجه‌ای است که خیلی‌ها ملتزم هستند. ما استصحاب فرد مردد را جاری می‌دانیم. و لکن بر می‌گردیم به دو جواب اول.

اگر عرف استنکار کند حکم به نجاست این ملاقی طرفی العبا را جواب آقای زنجانی را می‌دهیم که غرابت این نقض در این صغری نباید ما را بکشاند به انکار کبری. خب نتیجه این تطبیق کبری بر این صغری غریب است. خب تطبیق نمی‌کنیم. اما چرا کبری را، استصحاب فرد مردد را یا استصحاب در کلی قسم ثانی را انکار کنیم؟

مختار در جواب شبهه عبائیه: عدم استغراب عرف با توضیح عدم تلازم در احکام ظاهریه

ولی ما هر چی فکر می‌کنیم، ‌عرف استغراب هم نمی‌کند. اگر به عرف توضیح بدهیم، بگوییم آقای عرف! ما یک اصول عملیه‌ای داریم. طبق این اصول عملیه ما قبل از این‌که دست‌مان را به این طرف راست عبا که شسته شده بزنیم، اصل طهارت داریم. ولی بعد از این‌که دست‌مان را زدیم به طرف راست عبا اصل موضوعی می‌گوید ملاقات کرده دست ما با آن طرفی که قبلا نجس بود که استصحاب می‌گوید هنوز نجس است. ما دیگه اصل طهارت نداریم. چه بکنیم جناب عرف؟ دیگه اینجا اصل موضوعی نجاست داریم. خب احتمال نجاست این دست را که می‌دهیم. نه بخاطر ملاقات با این طرف مغسول. بخاطر ملاقات با آن طرف غیر مغسول. خب عرف بعید است استنکار بکند. مثل همان مواردی که دیروز مثال زدیم که تفکیک بین المتلازمین بود که عرف اگر توضیح بدهیم که این مقتضای وظیفه عملیه متحیر است در مقام اصل عملی، این را می‌پذیرد و استنکار نمی‌کند.

[سؤال: ... جواب: ما وفاقا للسید الخوئی و الشیخ الاستاد... عجیب... ما در ذهن‌مان می‌آید توضیح برای عرف استنکار نمی‌کند. و الا اگر توضیح ندهی، می‌گوید آقا! من وضوء گرفتم بدنم نجس بوده، می‌گوید وضوئت صحیح، ‌ولی نه تنها باید بدنت را بشوری، لباس‌ها را هم باید بشوری، ‌آن جایی هم که وضوء گرفتی باید بشوری. می‌گوید عجیب است واقعا. شما وضوء من را صحیح می‌کنی ولی کل بدنم و لباسم و آب وضوء به هر کجا رسیده است باید بشوری. نجس شده است. اما با همین وضوء برو نماز بخوان، می‌گوید این هم شد وضوء؟ وضوئی که هر کجا آبش رسید نجس کرد، این هم شد وضوء؟ چی می‌گویید شما؟ این را که همه رساله‌ها نوشتند که. گفتند وضوء محکوم است به قاعده طهارت. ولی بدن، نجس، لباس‌ها، ‌نجس، هر کجا که آب وضوء رسید نجس. چرا؟ برای این‌که مقتضای اصول عملیه است. عجب! آنجا می‌رسید، استنکار نمی‌کنید حالا گیر دادید به این عبای این آقا و شبهه درست کردید.

از این بحث بگذریم.

[سؤال: ... جواب: ما احتمال نمی‌دهیم با این توضیح عرف استنکار کند.

یک مطلب جزئی مانده این بحث را تمام کنم. اشاره می‌کنم چون نیاز به توضیح دارد.

آقای صدر گفتند این شبهه عبائیه و لو آقایان مطلق ذکر کردند ولی مختص به همین فرضی است که اول دست ما با این طرف غیر مغسول ملاقات کند و بعد با طرف مغسول. اما اگر عکس شد، ‌اول دست‌مان را بزنیم به این طرف راست عبا که شسته شده بعد دست‌مان را بزنیم به طرف چپ عبا که شسته نشده، اینجا ما اصل موضوعی نداریم. چرا؟ برای این‌که شما می‌گویید یا در ساعت هشت یا در ساعت نه، ‌ساعت هشت ملاقات کرد با طرف راست، ساعت نه ملاقات کرد با طرف چپ، یا در ساعت نه ملاقات کرده دست من با موضع نجس. خب این طهارتی را که متیقن بود در ساعت هشت و نیم، بعد از این‌که دست‌مان را زدیم به طرف راست عبا، آن طهارت متیقنه، شما بر او اصل موضوعی حاکم درست نکردید. چون اصل موضوعی حاکم شما می‌گوید یا ساعت هشت ملاقات کرد با نجس یا ساعت نه، ‌بابا! من ساعت هشت و نیم یقین به طهارت این لباس دارم. طهارت یقینیه این دست من در ساعت هشت و نیم بعد از این‌که طرف راست عبا را دست زدم، ساعت هشت و نیم یقین دارم به حضرت عباس دستم پاک است، این طهارت متیقنه ساعت هشت، یا آن اصلی که به شما می‌گوید یا ساعت هشت ملاقات کرده با نجس یا ساعت نه، این اصل موضوعی می‌تواند حاکم باشد بر این طهارت متیقنه در ساعت هشت و نیم؟ ایشان گفته و لذا در این فرض هیچ استصحاب موضوعی نمی‌تواند نجاست دست را ثابت کند.

تامل بفرمایید ان شاء الله تا فردا.

و الحمد لله رب العالمین.